



از استاد شهید مرتضی مطهری (ع)

منشاء افعال اخلاقی چیست؟

پس فرمان حقیقی اخلاق چیست؟ فرمان حقیقی اخلاق آن کسی است که بروجوش عقل و اراده حاکم است و البته عقل در وجود انسان عواطف غیرفردی هم زیاد وجود دارد ولی آنها چشمه هائی است در وجود انسان که با کنترل عقل و اراده درجائی خوش بلژی می شود و لهذا انسانهای کامل اینچنینند. گاهی از آنها کارهائی صادر میشود که در نهایت وقت عاطفی است انسان می بیند روح اینها در آن صحنه از گل لطیف تر است. از گل نازکتر است. از نسیم لطیف تر است ولی همان انسان را در یک جای دیگر او را با آنچنان خشونت می بیند که کوه به آن خشونت نمی رسد. در یک جا صد نفر را اگر بهش بدهی، مثل گوسفند و کمتر از گوسفند، یکجا سر می برد هیچ هم دلش تکان نمی خورد. یکجای دیگر با بدین کوچکترین منظره ای آنچنان به خود می لرزد که دیگر قابل کنترل نیست.

مگر علی بن ابیطالب این جور نبود اگر یک انسان صرفاً تحت اختیار عاطفه خودش باشد، خوب عاطفه که منطقی ندارد، کور است. در همه موارد آدم باید همین جور باشد ولی وقتی که سرچشمه عاطفه در وجودش، در اختیار عقل و اراده است نتیجه این میشود، در یک جانی روحی لطافت نشان می دهد، رفت نشان می دهد، عظمت این جوری نشان می دهد. در یک جای دیگر هم در نهایت خشونت او را می بینی هیچ تکان نمی خورد این هم یک نظریه دیگر است طبق این نظریه اخلاق یعنی حکومت عقل و اراده بروجود انسان به طوری که تمام میلها اعم از میلهای فردی و اجتماعی همه در اختیار عقل و اراده باشد.

بنابراین اخلاق در این مکتب برمیگردد به نیروی اراده و حکومت عقل و اراده، این که عرض کردم این نظریه فلاسفه اسلامی است (منی گویم نظر اسلام، نظر اسلام یک مطلب دیگر است، نظر فلاسفه یک مطلب دیگری است) الزام نیست که همیشه فلاسفه اسلامی حرفهای را که زده اند، توانسته باشند مسائل اسلامی را خوب گفته باشند.

مقدمه در اسلام و فلسفه اخلاق
مکتب اخلاقی اسلامی که بر عین عقل و اراده است، از مکتب اخلاقی هندی که بر عین عواطف است، متمایز است. در مکتب اخلاقی اسلامی، عقل و اراده، در کنترل عواطف است و در مکتب اخلاقی هندی، عواطف، در کنترل عقل است. این تفاوت، در مبانی فلسفی و علمی است. در مکتب اخلاقی اسلامی، انسان را در برابر خداوند متعال قرار داده اند و در مکتب اخلاقی هندی، انسان را در برابر طبیعت قرار داده اند. این تفاوت، در مبانی فلسفی و علمی است. در مکتب اخلاقی اسلامی، انسان را در برابر خداوند متعال قرار داده اند و در مکتب اخلاقی هندی، انسان را در برابر طبیعت قرار داده اند.

✱ اخلاق یعنی حکومت عقل و اراده بر وجود انسان به طوری که تمام میلها اعم از میلهای فردی و اجتماعی همه در اختیار عقل و اراده باشد.

✱ نظریه وجدانی، اخلاق را نه عاطفه می داند آنچنان که مکتب اخلاق هندی و مسیحی گفته است و نه عقل و اراده آنچنان که حکمای اسلامی گفته اند بلکه اخلاق را عبارت از الهامات وجدانی میدانند.

فسمتی از حقیقت را ممکن است لااقل گفته باشند و من بنام اسلام عرض نمی کنم. نظر سوم: این نظر را هم اجلاً عرض بکنم. نظریه وجدانی، اخلاق را نه عاطفه می داند. آنچنان که اخلاق هندی و اخلاق مسیحی گفته اند و نه عقل و اراده می داند آنچنان که این فیلسوفان گفته اند. اخلاق را عبارت از الهامات وجدانی میدانند. اسم وجدان را خیلی شنیده اید گروهی معتقدند که خدای متعال یک نیروی در درون انسان قرار داده که آن نیرو غیر از عقل است و غیر از عاطفه است. یک نیروی است که تکلیف بانسان الهام می کند، یعنی از درون انسان با نشان فرمان می دهد. می گوید این چنین بکن این چنین نکن. این به عقل کار ندارد زیرا عقل بیشتر یک امر اکتسابی است و این یک امر فطری است. خدای متعال هر انسان را که آفریده است با یک وجدان آفریده و آن وجدان به انسان الهام می کند در بسیاری از مطالب (نه همه چیز را) در این کارها که استسار را کار اخلاقی می گذاریم. وجدان به انسان الهام می کند می گوید این کار را بکن، آن کار را نکن. کار اخلاقی کاری است که از وجدان الهام گرفته باشد. کار طبیعی کاری است که به وجدان مربوط نیست. مثل همین کارهای عادی که ذکر کردیم که با وجدان ارتباط ندارد. با طبیعت ارتباط دارد. مثل غذاخوردن، آب نوشیدن، امثال اینها ولی کار اخلاقی به طبیعت انسان ارتباط ندارد. به وجدان انسان ارتباط دارد به فرمانی که انسان از ضمیر خود می گیرد.

قرآن در مورد اینکه انسان مجهز به یک سلسله الهامات فطری است سکوت نکرده، در سوره مبارکه الشمس می خوانیم: والشمس وضوحها والقمراً اذا تلیها والنهار اذا جلیها واللیل اذا بقشها والسماء وما بیها والارض وما طیبها، و نفس و ماسویها فاللهما فجوذا و تقویها آخرین سوگند این است: سوگند به نفس، به روح بشر، به اعتدال، روح بشر که خدای متعال به روح بشر، کارهای فجور و کارهای تقوی را یعنی اینکه چی فجور است و چی فسوق است، چی زشت است و نباید کرد، و چی



تقوی و پاکی است و باید انجام داده بشود. اینها را الهام کرده. آیه قرآن وقتی آمد تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان. کارهای نیک و بر تقوی ها همکاری کنید ولی بر گناهها و کارهای دشمن خویش همکاری نکنید. یک مردی آمد خدمت رسول اکرم (ص) و گفت: یا رسول الله! سوال دارم. فرمود من بگویم سوال تو چیست؟ گفت: بفرمائید، فرمود: آمدی از من بررسی که بر و تقوی را برایت تعریف کنم، اثم و عدوان را هم تعریف کنم که چیست؟ گفت بله یا رسول الله! برای همین آمده‌ام. نوشته‌اند پیامبر انگشتانشان را زدند به سینه او و فرمودند: این استغناء را از خودت بکن. از قلبت استغناء بکن، یعنی خدا این شناخت را به قلب هر بشری الهام فرموده است.

در دنیا کسانی بوده‌اند هم در شرق اسلامی خودمان و هم در دنیای غرب که به چنین وجدان مستقلی در بشر ایمان و اعتقاد دارند که واقعاً خدا به بشر چنین وجدانی جوانی عنایت فرموده است یکی از آنها کانت فیلسوف معروف آلمانی است که در دنیا او را یکی از بزرگترین فلاسفه جهان و هم‌ردیف ارسطو افلاطون، در حقوق می‌دانند. او فیلسوف فوق‌العاده‌ای است. و در فلسفه کتابهایی در باب عقل نظری و عقل عملی و در عقل عملی در باب اخلاق دارد که در ریشه اخلاق و فلسفه اخلاق بحث کرده است. و بیشتر اهمیت حرفهایش در مسائل اخلاقی عملی و حکمت عملی است. این مرد معتقد است که فعل اخلاقی یعنی فعلی که انسان آن را بعنوان یک تکلیف از وجدان خودش گرفته باشد. فعل اخلاقی یعنی فعلی که وجدان گفته بکن و انسان هم بدون چون و چرا.

نه برای یک هدف و غرضی بلکه صرفاً برای اطاعت امر وجدان انجام می‌دهد. پس فعل اخلاقی یعنی فعلی که ناشی از فرمان وجدان است. او درباره وجدان و ضمیر انسان خیلی حرفها دارد و آنگونه که در شرح حالش نوشته‌اند جمله‌ای دارد و این جمله را بعد از مرگش بر لوح قبرش نوشته‌اند جمله‌ای بسیار عالی گفته است:

به اینکه دو چیز است که انسان را همواره به اعجاب در می‌آورد و هر چه آن دورا مطالعه می‌کند بر اعجابش می‌افزاید: یکی آسمان پرستاره‌ای که در بالای سر ما قرار دارد و یکی وجدان که در ضمیر ما قرار دارد. در این مکتب اخلاق اساساً وجدان فطری انسانی است که خدای متعال به انسان داده است. اساساً در روانشناسی یعنی است طولانی راجع به وجدان انسان یا وجدانهای انسانی و تعبیرهایی که مناسب با حرفهای خودمان راجع به امور فطری انسان که چه چیزهایی در فطرت انسان هست می‌آید. روی چهار چیز این بحث میشود یکی وجدان حقیقت جونی، وجدان علم، آیا انسان علم را به خاطر خود علم دوست دارد؟ یعنی به حسب فطرت و غریزه، انسان کاوشگر آفریده شده است. و دیگر اینکه وجدان اخلاقی. آیا انسان به حسب فطرت نیکوکار آفریده

اسیر باشد، اسرا را وارد مجلس این زیاد می‌کنند. حضرت زینب با ققامتی رسادحالتی که زنان اهل بیت و زنان بعضی از اصحاب و خدمتکاران و کنیزان پورش حلقه زده بودند وارد مجلس این زیاد شد. این زیاد توقع داشت در این حال که به خیال خودش اینها را خورد کرده و تمام نیروهای آنها را از شان گرفته است حالا دیگر باید اینها تسلیم شده باشند و وقت خواهش و التماس است. سلامی بعنوان رشوه بدهند. ولی چنین رشوه‌ای را هم زینب به این نامرد نداد. ناراحت شد. نمی‌دانست که روح آنها خرد نشدنی است وقتی زینب نشست گفت من هذ المتکبره و یا متبره وجود نداشته‌اند. یعنی این زن متکبر کیست که به ما سلام نکرد؟ یا این زن ناشناس کیست؟ کسی بهش جواب نداد. سؤالش را تکرار کرد. کسی جواب نداد. دفعه سوم، چهارم، یکی از زنان گفت: هذ زینب، بنت علی بن ابیطالب، این زینب دختر علی بن ابیطالب است. او شروع کرد به رذالت و پستی نشان دادن.

به زینب گفت: خدارا سیاسی می‌گویم که شما را رسوا کرد و دروغ شما را آشکار کرد. خدا را سیاسی می‌گویم که کینه و عقده مرا نسبت به برادرت شفا داد او حرفهایش را با این جور حرفها و زخم زبانه ادامه داد.

زینب به سخن درآمد فرمود: خدا را سیاسی می‌گویم که عزت شهادت را نصیب ما قرار داد. خدارا سیاسی می‌گویم که نبوت را درخاندان ما قرار داد. رسوایی مال فاسق و فاجر است. شهادت ابنت که افتخار است نه رسوایی دروغ را فاسق و فاجرها می‌گویند نه اهل حقیقت. دروغ از ساحت ما بدور است. خدا مرگ بدهد ترا ای پسر مرجانه. زیرا این کلمه یک کتاب حرف است چون آن زن بدنامی است و اینکه تو پسر آن بدکاره هستی یک کتاب مطلب به یاد این زیاد و همه حضار مجلس آورد.

گفت شماها هنوز زبان دارید؟ هنوز دارید حرف می‌زنید؟ هنوز سر جای خودتان ننشسته اید؟ کار در آخر امر به جانی می‌رسد که این زیاد تصمیم می‌گیرد بگوید جلا بیا. جلا بیا کردن این زن را بزن. بایزین العابدین صحبت می‌کند. بایزین همین جور به این جواب می‌دهد. جلا بیا کردن این جوان را بزن. تا این را می‌گوید زینب از جا حرکت می‌کند و زین العابدین را در بغل می‌گیرد می‌گوید بخدا قسم کردن این زده نخواهد شد مگر اینکه اول کردن زینب زده شود. این زیاد نگامی کرد گفت:

الان اگر بخوام کردن این جوان را بزنم اول باید کردن این زن را بزنم و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پروردگارا دلهای ما را به نور ایمان منور بگردان اخلاق ما را اخلاق قرآنی قرار بده. دلهای ما را از رذایل اخلاقی پاک بگردان به همه مسلمین عزت عنایت بفرما. به همه مسلمین آشنائی کامل به تعالیم قرآن قرار بده. پدرها و مادرهای ما را که از دنیا رفته‌اند غریق رحمت خود قرار بده.

ادامه دارد

شده است. به او وجدان داده شده که او را دعوت به نیکوکاری می‌کند، فرمان به نیکوکاری می‌دهد. سوم وجدان زیبایی آیا هر کس به حسب وجدان خودش و به حسب فطرت، زیبایی شناس و زیبایی خواه آفریده شده است و دیگر وجدان پرستش، یعنی وجدان دینی و مذهبی که آیا هر انسانی به حسب فطرت و خلقت پرستنده آفریده شده است، خدا خواه و خدا دوست و خدا پرست آفریده شده است یا نه؟ کانت روی مسئله وجدان اخلاقی تکیه کرده است بنا بر این روی این نظریه، اخلاق یعنی دستورهای صریح و قاطعی که وجدان انسان به انسان الهام می‌کند. از او اگر بپرسیم آقا چرا انسانها ایثار می‌کنند؟ می‌گوید این امر وجدان است چرا ندارد، دلیل ندارد، وجدان امر کرده. چرا انسانها حق شناسند؟ حق شناسی یک الهام وجدانی است، چرا انسانها از غفور بیشتر لذت می‌برند تا انتقام و غفو می‌کنند، بجای انتقام؟ می‌گوید فرمان وجدان است. چرا انسان تن به زیر بار ذلت دادن ساخت تر می‌داند از جان دادن و می‌گوید زیر بار ذلت نمی‌روم می‌گوید فرمان وجدان است. و جز فرمان وجدان چیز دیگری نیست.

حالا که صحبت به مطلب رسید، درحادثه کربلا خودتان مرتب شنیده اید و می‌دانید یکی از شاخص های اخلاقی که نمودار هست در شخص مقدس سیدالشهدا و در پیرانش و در اهل بیتش، این حالت اخلاقی است که ماتن به ذلت نمی‌دهیم، ما اسیر می‌شویم ولی اسیر شدن یعنی تن ما در زنجیر قرار می‌گیرد، بازوهای ما ممکن است در زنجیر قرار بگیرد گردنهای ما ممکن است در زنجیر غلغله‌ای سنگین خرد شود، مجروح بشود، خونریزان شود ولی روح ما زیر بار ذلت به هیچ وجه نمی‌رود ولو اسیر باشیم ولو زن